

یک منبع ناشناخته تصوّف خراسان از قرن پنجم*

محمد رضا شفیعی کدکنی

هدف این مقاله معرفی کتابی است از آثار قرن پنجم در نیشابور تألیف شده و در مطالعات ادبی و عرفانی کسی تاکنون از آن بهره‌ای نبرده است. نام کتاب «الشواهد والأمثال» است و مؤلف آن عبدالرحیم بن عبدالکریم قشیری (متوفی ۵۱۴). یک نسخه از این کتاب تاکنون در جهان شناخته شده است و آن نسخه کتابخانه ایاصوفیا در ترکیه است به شماره ۴۱۲۸. این کتاب مجموعه‌ای است کم‌نظیر در حوزه مسائل عرفان و دارای اطلاعاتی منحصر بفرد درباره عرفای خراسان در قرن چهارم و بعضی از رجال ادب و نمونه‌هایی از حکایات و اقوال صوفیه که با شواهدی از شعرها و مثل‌های بسیار کهن ایران هم آمیخته شده است.

از حدود پنجاه سال پیش از این که فیلمی از این کتاب توسط استاد مجتبی مینوی برای کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران برداشته شده و عکسی از آن فراهم

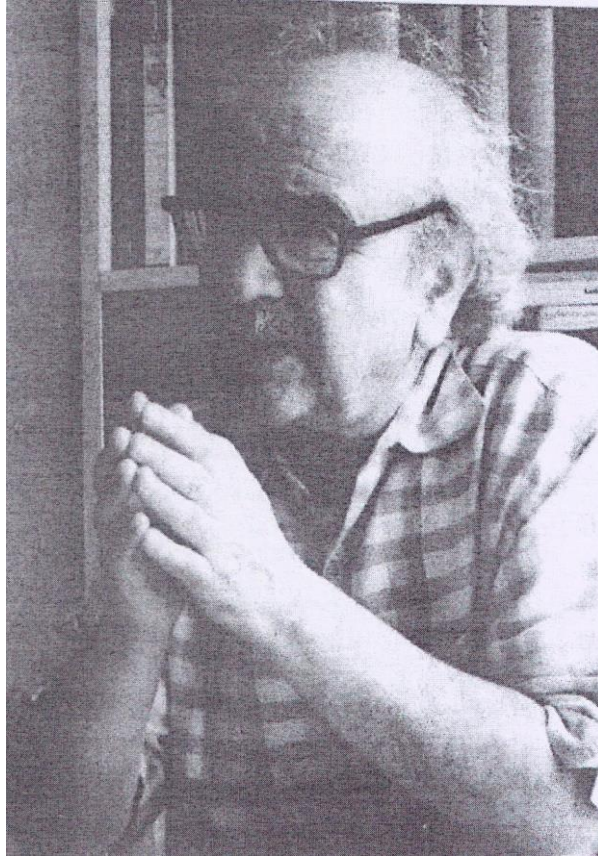
* بخارا، خرداد - تیر ۱۳۹۳، سال پانزدهم، شماره ۱۰۰، صص ۳۹ تا ۵۴.

آمده و در اختیار ارباب تحقیق بوده است، تا آنجا که اطلاع دارم، کسی درباره این کتاب سخنی نگفته است. حتی درباره هویت مؤلفش نیز بحثی نشده است. استاد مجتبی مینوی که فیلم را تهیه کرده است بر روی ورق اول کتاب، به خط خود، نوشته است «مجموعه رسائل Mecmua از سلمی و قشیری و ابن باکویه و غیره 169 varaq Aya Sofia 4128 برای کتابخانه دانشگاه تهران عکس گرفته شد اردیبهشت ۱۳۳۵ مجتبی مینوی».

استاد محمدتقی دانش‌پژوه که فهرستی از میکروفیلم‌های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران را معرفی و تدوین کرده است درباره این فیلم نوشته است: «مجموعه: ف. ۴۲۰ ایاصوفیا ش ۴۱۲۸ نسخ در ۱۶۹ برگ ۱۹ سطری دارای:

«الشواهد والأمثال: ابونصر عبدالرحیم (مما سمع عن والده الشهيد ۳-۱۳۸) به عربی و فارسی کهن هم دارد.»^(۱) و جز این هیچ سخنی درباره این رساله نگفته است.

در اصل نسخه، در ورق دوم به خطی بسیار شبیه به خط کاتب اصلی آمده است: «کتاب الشواهد والأمثال تألیف الشیخ الإمام العالم ابونصر عبدالرحیم مما سمعه من الإمام الشهيد والده رضی الله عنه و عن جمیع المسلمین.» در همین صفحه به خطوطی دیگر مطالب پراکنده‌ای وجود دارد اما در باب این کتاب و مؤلف آن چیز دیگری دیده نمی‌شود اما نام سه رساله دیگر که ضمیمه الشواهد والأمثال است به خط دیگری بدین گونه آمده است: و فیہ الفرق بین علم الشریعة و الحقیقة للسلمی، و فیہ مثنوی الخطاب فی مشهور الأبواب للقشیری و فیہ المنتقی من سرور الأسرار و نظم و نثر و غیر ذلک ...».



دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی (عکس از: علی دهباشی)

از حدود چهل سال پیش از این که در جستجوی منابع سخنان ابوسعید ابوالخیر و سرچشمه‌های مؤلف اسرارالتوحید بودم از این کتاب بهره‌ها بردم و متوجه شدم که این کتاب تألیف ابونصر قشیری، یعنی عبدالرحیم بن عبدالکریم قشیری است از علمای برجسته قرن پنجم خراسان. به مناسبت آمدن نام ابونصر قشیری در اسرارالتوحید، در تعلیقات بخش رجال کتاب نوشتم:

ابونصر قشیری عبدالرحیم بن عبدالکریم فرزند برومند امام قشیری و چهره

برجسته خاندان قشیری و نزدیک‌ترین کس به استاد امام هم به لحاظ علم و هم به لحاظ خلقت ... آنچه در اینجا قابل ذکر است این است که هیچ‌کس از نویسندگان زندگینامه او به اثری از وی اشارت نکرده‌اند که باقی مانده باشد اما در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (عکس) رساله‌ای هست به نام الشواهد والأمثال تألیف‌الشیخ الامام ابونصر عبدالرحیم ممّا سمعه من الأمام الشهید والده رضی الله عنه که از تألیفات همین ابونصر قشیری است و رساله‌ای ادبی عرفانی سرشار از نکات بدیع و شعرهای عربی و گاه فارسی و اطلاعات مهمی در باب خسروی سرخسی و دقاق و دیگران. استاد دانش‌پژوه در فهرست میکروفیلم‌ها به این نکته اشاره نکرده است و نیز استاد مینوی که این فیلم را تهیه کرده است.^(۲)

آغاز نسخه

بسم الله الرحمن الرحيم. لا اله الا الله عُدَّةٌ للقایه. الحمد لله الذی اشرقت السموات والأرض بشموسه و اقماره و أضائت قلوب الموحّدين بانواره و ذلّ علی وجوده و علمه و قدرته و اردته ظهور افعاله و انتظام آثاره ...

قال الإمام ابونصر قد ظهّر لی أنّ اکتب بعض ما سمعته من الأمام الشهید و الذی رضی الله عنه مع ما قید به کلامه من الشواهد و الأمثال

پایان نسخه:

فَتَعَرَّضُوا يا قوم بقلوبكم لحسن الأجابة فكم من قبول ترتّب علی حُسن ضُنع ثم حُسن انابة. و صلی الله علی محمد و اله اجمعین و سلم كثيراً

والحمد لله أولاً و آخراً ولا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم. نسئلُ الله أن نَنفَع به ویرزقنا العمل بمضمونه و يجعله وسیلة لنا الیه . هـ [پایان ورق b ۱۴۰].

ممکن است ذهن خوانندگان به طرف این معنی برود که استاد مینوی، متوجه هویت مؤلف بوده و در عبارت «از سُلمی و قشیری و ابن باکویه و غیره ...» همان را ارائه کرده است ولی منظور از قشیری در نوشته استاد مینوی همان ابوالقاسم قشیری است که یک رساله از او در این مجموعه آمده است با عنوان «منثور الخطاب». شاید دلیل عدم توجه استادان مینوی و دانش پژوه به هویت مؤلف، عبارت گمراه کننده «مما سمعه من الأمام الشهيد والده رضی الله عنه» بوده است که ذهن را از توجه به امام قشیری باز می دارد اما چنان که در جای دیگر به تفصیل یادآور شده ام عنوان «الشهید» عنوانی بوده است که بر علمای بزرگ اطلاق می شده است و ضرورتی نداشته است که آنان به شهادت رسیده باشند. این مفهوم «الشهید» حتی علامه قزوینی را نیز - با آن احاطه ای که بر ادب و تاریخ و فرهنگ اسلامی داشته است - به شگفتی واداشته و از آمدن عنوان «الشهید» برای خواجه حافظ در مقدمه معروف گلندام اظهار تعجب کرده است و نوشته «چنین است در اغلب نسخ موجود نزد اینجانب (۷ نسخه از یازده نسخه) و مقصود از این کلمه در اینجا، یعنی در مورد خواجه درست معلوم نشد که به چه مناسبت اطلاق کلمه «شهید» بر او شده است.» (دیوان، صفحه ق، حاشیه) در همین خاندان قشیری برای پدر زن او ابوعلی دقاق و برای فاطمه همسر قشیری که دختر دقاق بوده است عنوان «الشهید» و «الشهیده» را در قدیم ترین مراجع احوال ایشان می توان دید؛ عبدالغافر فارسی (۴۵۱-۵۲۹) که دقیق ترین و کهن ترین زندگی نامه ابوعلی دقاق را نوشته است از او به عنوان «الاستاذ الشهید»

یاد می‌کند و نیز سُبکی. با اینکه ابوعلی دقاق به اجماع تمام کتب رجال به مرگ طبیعی مرده است. همچنین در مورد دختر دقاق که زنی بسیار دانشمند بوده و همسر استاد امام قشیری، همان مؤلف می‌گوید: فاطمة ابنة الإمام الأستاذ الشهيد لسان وقته ابی علی الحسن بن علی الدقاق، الحرّة السیدة الشهیدة فخر نساء عصرها (المختصر شماره ۲۲۰۱) با اینکه این زن نیز به مرگ طبیعی در گذشته است، به اجماع تمام کتب رجالی و تاریخی.

اطلاق عبارت «مما سمعه من الإمام الشهيد والده» سبب شده است که این دو استاد، ذهن‌شان از عبدالرحیم به طرف عبدالرحیم بن عبدالکریم قشیری نرود. شاید اگر این دو استاد متن رساله را با دقت مورد جستجو قرار می‌دادند به این نکته می‌رسیدند اما در نگاه نخستین، متأسفانه، به این نکته پی نبرده‌اند. ما در خلال این مقاله شواهدی از داخل کتاب برای این موضوع باز خواهیم آورد.

استاد فروزانفر، ظاهراً این رساله را ندیده بوده است و گرنه با آن نکته‌سنجی و احاطه‌ای که بر مسائل تاریخ ادب و عرفان داشت، بی‌گمان، در همان نگاه نخستین به این موضوع پی می‌برد. استاد فروزانفر که بهترین زندگینامه قشیری و خاندان قشیری را نوشته است^(۳)، در شرح حال این عبدالرحیم قشیری نکات بسیار مهمی را یادآور شده است اما از این اثر او ظاهراً اطلاعی نداشته است.

طرح این مسائل، درباره پیشینه آشنایی کتاب‌شناسان با این کتاب قدری، دراز دامن شد و باید از خوانندگان این گفتار عذرخواهی کنم. اما، قبل از ورود به متن رساله و تحلیل فواید عرفانی و ادبی آن فشرده‌ای از زندگینامه مؤلف را در آغاز این گفتار سودمند می‌بینیم:

درباره مؤلف و پدرش

از آنجا که این کتاب در حقیقت یادداشت‌هایی است که ابونصر عبدالرحیم قشیری، از گفتارهای پدرش تدوین کرده است آشنائی مختصری با پدر مؤلف، قبل از آشنائی با مؤلف ضرورت دارد:

۱) ابوالقاسم قشیری:

پدر مؤلف یعنی استاد امام عبدالکریم بن هوازن قشیری (۳۷۶ - ۴۵۶) یکی از برجسته‌ترین علمای تاریخ ایران و اسلام است که نیازی به معرفی ندارد. همین قدر بسنده است که بگوییم در حوزه‌های فقه و تفسیر و حدیث و تصوف فرد شاخص عصر خود بوده است و آنچه از آثار او امروز باقی است، همه در نوع خود منحصر به فرد و سرشار از اطلاعات اصیل و بدیع است مانند «رساله قشیریّه» و تفسیر «لطائف الأشارات».

اگر بخواهیم در میان «علمای تصوف» یک تن را برگزینیم بی‌گمان قشیری بر همه اقران خود از قبیل کلاباذی و سراج طوسی و ابوطالب مکی و خواجه علی حسن سیرگانی و برتری دارد، چه به لحاظ اجتهاد در مسائل و چه از چشم‌انداز استحکام تألیف و قدرت تدوین مباحث و دوری از حشو و زواید و تأثیرگذاری بر تمام مؤلفین نسل‌های بعد.

۲) مؤلف، عبدالرحیم بن عبدالکریم:

برجسته‌ترین فرد خاندان قشیری پس از امام قشیری، همین ابونصر عبدالرحیم است که به گفته ذَهَبی در دهه هشتادُم عمرش، در بیست و هشتم جمادی‌الآخر سال پانصد و چهارده درگذشته است. وی از بزرگ‌ترین علمای

حدیث و فقه و کلام در عصر خود به‌شمار می‌رفته است و در سفری که به بغداد کرده است (در سال ۴۶۹) مایه یکی از حوادث تاریخی عصر شده است به این معنی که در مدرسه نظامیه بغداد وی سخنرانی می‌کرد و در این سخنرانی به ستایش و تبلیغ مذهب اشعری پرداخت و از مذهب امام احمد حنبل - که در بغداد چیرگی داشت - به شدت انتقاد کرد. همین امر سبب آشوبی بزرگ در این شهر گردید. از آثار ابونصر قشیریع ظاهراً، کتاب دیگری باقی نمانده است.^(۴)

مهم‌ترین مرجع گفتار و زندگی ابوعلی دقاق:

دقاق یکی از بزرگ‌ترین عرفای نیمه دوم قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است. مؤلف تذکرة الأولیاء، در بخش مابعد حلاج که به زندگینامه و سخنان جمعی از بزرگان از قبیل واسطی و شبلی پرداخته، فصلی دراز دامن، ویژه ابوعلی دقاق دارد که از مهم‌ترین فصول این بخش تذکرة الاولیاست. دقاق و میراث پراکنده او در متون مختلف ادب و عرفان، می‌تواند موضوع یک تحقیق دانشگاهی قرار گیرد. آنچه از حکایات و سخنان او به‌وسیله ابوالقاسم قشیری و مؤلف مورد بحث ما و دیگر مؤلفان قرن پنجم و ششم اینجا و آنجا، پراکنده است اگر گردآوری و تدوین شود کتاب بسیار مهمی خواهد بود در شناخت یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تصوف خراسان در قرن چهارم.

دقاق خود ظاهراً مثل خرقانی و بوسعید و بایزید، اهل تألیف کتاب نبوده است از آنهایی بوده است که دلش نمی‌خواست است حکایت‌نویس دیگران شود، در عالمی بوده است که دیگران از او حکایت کنند و در این چشم‌انداز پایگاه والایی داشته است. چه در مرو و چه در نیشابور و چه در دیگر شهرهای خراسان

مجالس سخنوری و موعظه‌های عرفانی او از گرم‌ترین مجالس این حوزه به‌شمار می‌رفته است.

اشتمال بر منظومه فکری و عرفانی امام قشیری:

با دردست داشتن این کتاب و مراجعه به دیگر آثار قشیری، به‌راحتی می‌توان به تدوین جهان‌بینی عرفانی امام قشیری کامیاب شد. این کتاب تا حدود هشتاد درصد برای چنین تحقیقی مواد لازم را در اختیار ما قرار خواهد داد.

امام قشیری در آثار خویش، از قبیل «الرسالة القشیریة» و تفسیر «لطائف‌الآشارات» کمتر از خود سخن می‌گوید، بیشتر روایت‌کننده سخنان بزرگان قبل از عصر خویش است و از معاصران خود به جز ابوعلی دقاق - که مراد و مرشد و استاد و پدر زن او بوده است - و ابوالحسن خرقانی و شاید یکی دو تن دیگر از کسی سخن یا حکایتی نقل نمی‌کند. مثلاً از ابوسعید ابوالخیر کوچک‌ترین یادی نکرده است بگذریم از حکایاتی که در اسرارالتوحید آمده و از انکار قشیری نسبت به بوسعید سخن می‌گوید.^(۵)

فوائد ادبی کتاب

الف) شعر عربی:

استشهاد امام قشیری به شعر عربی در این کتاب، حجم قابل ملاحظه‌ای از سطور و اوراق کتاب را شامل می‌شود از شعر جاهلی و اسلامی بزرگان و مشاهیر تا شعرهایی که احتمالاً به وسیله ایرانیان در نیشابور همان قرن یا قرن قبل سروده شده است.

اهمیت این بخش از کتاب، در مواردی است که بخواهیم شعری را، در

متن دیگری تصحیح کنیم و از ضبط این کتاب که قرائت امام قشیری است یاری بجوئیم. یک چهارم، از حجم کتاب را شعرهای عربی تشکیل می‌دهد. برای نمونه دو شعر را که در ادب فارسی رواج دارد و شبیه آن در شعر حافظ دیده می‌شود در اینجا می‌آورم:

(۱) ایا منازل سلمی این سلماک / ورق ۱۲

که عیناً در شعر حافظ تضمین شده است.

(۲) أدرِ الكأسِ علينا ايها الساقى لنطرب

ما نرى الليلَ تَوَلَّى و ضياءُ الصُّبحِ يقرب / ورق ۲۴.

که یادآور مصراع حافظ است:

آلا یا ایها الساقی أدرِ كأساً و ناولها

(ب) شعرهای فارسی و امثال فارسی:

شعرهای فارسی و مثل‌های منقول در این کتاب، برگرفته از زبان محاوره مردم نیشابور قرن چهارم و اوایل قرن پنجم است؛ زیرا، قشیری که به این مثل‌ها و شعرها تمثل می‌جسته است این‌ها را از جوانی و از محیط زندگی خود و خانواده خویش در حافظه داشته است.

(۱) قال و ما أظرفَ من اکتفی من الدنيا با قلّ قدرٍ منْ أقلّ بقلٍ و هو طاقه هندبا و

تفسیر کسنی^(۶) کس نه / ورق ۹

(۲) ترجمه مثل «باشد که به جوی رفته باز آید آب»، قال و انْ تَخَلَّتْ فتره فلا

تیاُس فأنْ کُلَّ نهرٍ فیه ماءٌ قد جرى فألیه الماءُ يوماً سیعود (کلمه خوانا نیست)

ورق ۱۰

(۳) جان از قَبَلِ تُو دَارَمِ اندر تن^(۷) خویش تفسیره اِنَّ رُوحی فی بَدَنی اِنَّمَا اَحَبَّه

لک . / ورق ۱۳

(۴) و اَنشَدَ :

بی دِلِ هم خون گریذ مَن جان گریم

روی تو نبینم از حنی زان گریم

با خط ریز در برابر آن نوشته: مَن لا قَلْبَ له یبکی الدم و [أ] ما انا ابکی
الروح و ذاک لأجلِ اَنّی لا آری [وَجْهَک] کلمه خوانده نمی شود به قرینه اصل
فارسی افزوده شد. / ورق ۱۳.

(۵) وَالبیت الَّذی تواجَدُوا علیه:

شهری دیدم نظاره بر روی تو بر

ما فیزر کریم خرک یا بیودی^(۸) ورق ۱۴.

(۶) وَاَنشَدَ:

شَم دَر باغِ بَخْلَه^(۹) دِیمان شَم

دست و شانان و جان و شانان شَم

تفسیره: ادخل فی بستان حسان الوجوه و نافضاً یدی و ناثرأ روحی. ورق ۱۴

(۷) و قال اِنَّمَا تحضر المجلس لطلب راحة القلب و قد وجدنا نصیبنا اِنَّ لَمْ تجد:

اَنْ تو ندانم اَنْ مَن بَأری بُوذ یعنی اَما انا فقد حصل حَظّی و اَما انت فما

ادری مَا جاک / ورق ۱۴

(۸) و قال قاطع الطريق مَن یُویسُ العبد عن مولاه و انشد

زینهار حدیث دشمنان نه شنویا

ما را ز عدادِ دیگران نه سنویا^(۱۰)

تفسیره: الله الله! لا تسمع حديث الإعداء ولا تعدنا من الأغيار / ورق ۲۹.
 ۹) و نَقَلَبُ اِفْنِدْتَهُمْ و ابصارهم كما لم يؤمنوا به أولَ مرَّه ۱۱۰/۶ و كما فی المثل:
 فلانُ برد کل کیله الی بلادِ التُّرک / ورق ۳۰
 ۱۰) ولو قیل لصاحب هذه الحالة و ما الّذی تجده لقال :

غریبی بود و بگذشت

و کانَ ما کانَ ممّا لست اذکره. و ظُنَّ خیراً و لا تسأل عن الخبر / ورق ۳۵.
 ۱۱) در همین حوزه شعرها یک نکته بسیار مهم تاریخ ادب فارسی را درباره خسروی سرخسی ضبط کرده است:
 و قال بعضهم کُنْتُ أَکَلُمُ الخسروی الشاعر به سرخس يوماً بکلامٍ فلماً قُمتُ، قال:
 اخفض رأسک لا یصدّمهُ هذا الدرب! نمونه‌ای است از طنز شاعر و مؤلف هم آن
 را در بحث طنز و سخریه آورده است / ورق ۴۹.
 ۱۲) امام قشیری از استاد بوعلی دقّاق نقل می‌کند که می‌گفت: ابوالعباس
 زوزنی^(۱۱) در همسایگی من بود و شب‌های زمستان را تا صبح نماز می‌خواند و
 گلیمی بر خویش پیچیده بود. من به نزدیک بامِ سرای او، می‌رفتم تا بدو درنگرم
 وی در کارِ عبادت بسیار گرم جوش بود و بر خویش سخت می‌گرفت و در
 مجاهده کوشا بود. استاد بوعلی گفت که: پس از مرگش او را به خواب دیدم از
 حال پرسیدم، گفت:

يُوراً^(۱۲) اینجا کار صعب است.

معناه: یا غلامِ اُمّرها هاهنا صعب، / ورق ۵۷.

(۱۳) والمثل المعروف فلانٌ ينفق على عياله و يَمْنُ عَلَى جيرانه. ظاهراً ترجمه یک مثل فارسی کهن است که معنایی در این حدود داشته است: فلانی برای زن و بچه‌اش خرج می‌کند و مَنّتِ آن را سر همسایه‌ها می‌گذارد. / ورق ۶۷.

(۱۴) تصور می‌کنم این حکایت هم خاستگاه ضرب‌المثلی است که امروز می‌گوییم گربه را دَمِ حجله باید گُشت. پادشاهی دختر پادشاهی را برای پسرش خواستگاری کرد در راه از حال او جویا شد گفتند: گربه‌ای در مهد خویش به همراه دارد. پادشاه گفت: او را از همین جا باز گردانید که آن که به گربه‌ای آویخته باشد در خورِ ما نیست. / ورق ۷۲.

(۱۵) والجواب من حيث المعاملة أن تعرضَ عن كُلِّ شَيْءٍ تعلمَ أَفْتَكَ منه و فی‌المثل:

خل الحوز تخرج يدك من البوقه

که مسلماً ترجمه یک ضرب‌المثل فارسی کهن است.

(۱۶) و فی امثال العوام

جی مرده کذ خدای [جی رفته^(۱۳)]

ای یستوی موت صاحب المنزل و غیبت

(۱۷) قال و كان الاستاذ يقول:

اگر تریدانی که مرا کسسی

تریدای کنی مرا حسسی

که متأسفانه قابل خواندن نیست. ترجمه عربی هم ندارد که در قرائت ما را یاری دهد، / ورق ۱۳۳. (۱۴)

(۱۸) ثم قال: ان لم یکن کما ترید فهوَن علی نفسک

در اهل سه عارف کی بوذ

فاصبر لحکم نفسک ان لم تر نفسک کما تحب، / ورق ۱۳۷.

فوائد اجتماعی و مدنی

با اینکه سفینه‌ای از حکایات و اقوال مشایخ صوفیه است، باز، طرداً للباب، مشتمل بر فوایدی در حوزه زندگی اجتماعی نیشابور و خراسان قدن پنجم و چهارم نیز هست. از جمله نکاتی که در این زمینه من یادداشت کرده‌ام اینهاست:

(۱) از امام قشیری شنیدم که در «بلدة»، به روزگار قدیم، فتنه‌ای بود و «عیاران» چیره بودند، بسیاری از مردم اموال خویش را به «مدینه» نقل دادند. هنگامی که ما به پنهان کردن اموال می‌پرداختیم، مع قدر نرد لنا، و در خانه را گل می‌گرفتیم، در آن هنگام دل آرامشی می‌یافت و من با خود می‌گفتم: این آسایش کسی است که خود را متشبه به درویشان کرده است، تا خود آرامش آنان که در اصل چنین‌اند، چه خواهد بود؟ ورق ۱۸ نقل این حکایت بیشتر برای نشان دادن چیرگی عیاران بود و نشان دادن این امر که چگونه مردم از ترس دزد و راهزن و عیاران اموال خود را پنهان می‌کرده‌اند. از سوی دیگر تفاوت «بلده» و «مدینه» است که ظاهراً بلدة به معنی مطلق زمین آباد است و مدینه به معنی شارستان. ضمناً از ثروت خاندان قشیری نیز خبر می‌دهد، چیزی که اسناد دیگر نیز آن را تأیید می‌کند.

(۲) تمامی جنگ درگیری با شمشیر نیست. گاه مقداری درهم و دینار، در راه، می‌افکنند تا دشمن بدان سرگرم شود و او را در حال غفلت با شمشیر بکشند / ورق ۴۹ از حیل‌های جنگی قدیم است که جای دیگر ندیده بودم.

(۳) یکی از درویشان را گفتند: خواهی که خدای را بینی؟ گفت: آن تقصیر و کوتاهی که من در حق او کرده‌ام، اگر در حق شرطی اتفاق افتاده بود از دیدنش شرم داشتم تا چه رسد به شوق دیدار حق با آن مایه کوتاهی / ورق ۵۳. نقل این حکایت از این بابت است که شرطی را منفورترین چهره جامعه معرفی می‌کند.

(۴) ... با پادشاهان به مشک و زعفران نامه نویسند و «سک»ها و «عُصّه»ها بدین حضرت بر صحیفه رخساره نگاشته می‌شود / ورق ۶۳.

(۵) از ادب شرع است که مردمان ذمی (مقصود غیرمسلمانان است). چون سوگوار شوند و مصیبتی بدیشان رسد، باید به تعزیت ایشان رفت، / ورق ۶۹. (۶) خدای را شکر می‌گوییم که بر دوش (منکب) ما غیار نیست و بر میان‌مان زَنار، / ورق ۷۷.

(۷) روز چهارشنبه، به‌گونه‌ای مرسوم، روز به مظالم نشستن است در این روز، قصّه به سلطان بر می‌دارند، تو نیز به قصّه خویش بردار، / ورق ۸۹. این نکته را به یاد دارم که گویا مقدسی نیز در *حسن‌التقاسیم* ثبت کرده است که در نیشابور روز چهارشنبه روز نشستن حُکام به مظالم است.

(۸) در ورق ۹۵ متأسفانه گویا افتادگی‌ای است و نکته اجتماعی بسیار مهمی را، تا حدودی ناقص و مبهم می‌کند:

مؤلف، در ورق ۹۴ سخن از آدم ابوالبشر و بودن او در بهشت دارد که مثل خود در عزّ و جمال و حُسن حال ندیده است و پس از لحظه‌ای خود را در دنیا می‌بیند برهنه و همه موجودات روی زمین می‌گویند این غریب کیست؟

و يَوْمَ دَخَلْتُ الْحَيَّ حَلَقْتُ مَقُودِي

بِسِلْسَلَةٍ أَمْشَى أَجْرُ رَدَايَا

و قَدْ أَحَدَقَ الصَّبِيَّانِ بِي وَ تَجَمَّعُوا

عَلَيَّ وَ أَشْلَوْا بِالْكَلاِبِ وَ رَايَا

فخرجتُ و النُّظَارُ خَلْفِي صَبِيَّةٌ يَتَصَايَحُونَ قَلَنْدَرِي وَ قَلَنْدَرِي. و كان من عادة الملك مسعود اغراء الغلمان بالناس حتى يتصايحوا «النفير من غلمان الأمير!» و كان يُعَجِّبُهُ ذَلِكَ وَ قَالَ مَا اسْتَنَارَتِ الْأَسْرَارُ إِلَّا بِشُهُودٍ مَنْ لَمْ يَزَلْ ...

ظاهراً در اصل نسخه مؤلف، مطلبی بوده است درباره سلطان مسعود [غزنوی] و رفتارش با کسی که راوی این حکایت است و در دنباله واقعه‌ای ناگهان احساس می‌کند که کودکان به دنبال او افتاده‌اند و فریاد می‌زنند: قلندری قلندری و این رسم سلطان مسعود بوده است که غلامان خویش را وادار کند که فریاد بزنند: بپرهیزید از غلامان امیر! / ورق ۹۵.

باید اعتراف کنم که من این سند بسیار مهم را در باب قلندریه نگاه داشته بودم به امید اینکه روزی صورت کامل آن را پیدا کنم، و وقتی کتاب قلندریه چاپ می‌شد، غفلت کردم که در آنجا، گرچه به همین صورت ناقص آن را نقل کنم، چون از قدیمی‌ترین مواردی است که در آن کلمه قلندری به کار رفته است.

۹) و هرگاه دشواری در وضع خراج شهری پیش آید باید به قانونی که در این باب وجود دارد رجوع کرد. (ورق ۱۰۱) و خراج را در شهر قانونی است شناخته، هرگاه خراج بقعه‌ای با اشکال روبه‌رو شود، مردمان بدان قانون رجوع می‌کنند / ورق ۱۳۷.

۱۰) و گاه کودکان را رها می‌کنند و خود را به غفلت می‌زنند و پس از

اندکی آنان را به سرای می‌برند، مگر اینکه از عوام باشند که در این امر مبالغاتی ندارند. (ورق ۱۰۲) نشان می‌دهد که طبقات مختلف جامعه در مورد رها کردن بچه‌ها در کوچه روش‌های متفاوت داشته‌اند.

(۱۱) وقتی که مردم بار یافتند که نزد خلیفه بروند دیدند که جعفر برمکی با او در یک پیرهن است و آن دو سرهاشان را از یک گریبان به‌در آورده بودند (ورق ۱۱۰). این سنت در یک پیرهن شدن، به نشانه کمال وحدت روحی، در ادب فارسی مورد اشاره شعر است ولی شاهد تاریخی برای آن کمتر دیده شده است، مولانا می‌فرماید، دیوان شمس^(۱۵)

ای آسمان که بر سر ما چرخ می‌زنی!

در عشقِ آفتاب، تو هم خرقه منی

در مصیبت‌نامه عطار حکایتی هست که پادشاهی می‌خواست غلامی را امتحان کند از او خواست تا با او در یک پیرهن جای گیرد ...^(۱۶)

(۱۲) یکی از امیران خراسان سپهسالاری داشت که هزاران تن از سپاه زیردست او بودند، امیر یک روز بدو اشارت فرمود که در جایگاه امیر بنشیند. آن سپهسالار همچنان، به گونه‌ای خمیده و منحنی، در حال رکوع باقی ماند. پادشاه سبب آن را جویا شد، پاسخ داد که اگر نمی‌نشستم بیم آن بود که خلاف فرمان کرده باشم و اگر می‌نشستم از مکر تو در امان نبودم / ورق ۱۱۹.

(۱۳) و گفت «مردمان چندان که در راه‌اند، از هر دری سخنی می‌گویند. چون به درگاه سلطان رسند صداها خاموش می‌شود و هیچ‌کس را دلیری آن نیست که در سرای سلطان را بزند چرا که در سرای سلطان کوفتنی نیست باید منتظر ماند تا اذن دخول دهند / ورق ۱۳۴.

(۱۴) در ورق ۱۳۷ مؤلف از عدم توجه دانشمندان به علم «اصول» (یعنی علم کلام) سخن می‌گوید و علت آن را در این می‌بیند که برای این رشته از علم موقوفاتی وجود ندارد، برخلاف فقه که نان و آب‌دار است و موقوفات دارد و قاضی‌گری از آن حاصل می‌شود.^(۱۷)

(۱۵) آن پیرزن به بقال گفت: خدای نیکی افزونت دهاد و از نیکی‌ها در حق تو چنین و چنان کناد و همچنان از برای مرد بقال دعا می‌گفت. مرد بقال پرسید کدام نیکی از من در حق تو سرزده است که چنین دعا می‌کنی؟ پیرزن گفت: نان خشک خود را با بوی پنیر تو (۱۸) خوردم / ورق ۱۲.

حفظ گوشه‌هایی از زندگینامه عرفای قرن سوم و چهارم

(۱) نصرآبادی در کرمانشاه: (در ورق ۶) حکایتی نقل کرده است که براساس آن ابوالقاسم نصرآبادی (متوفی ۳۶۷) عارف بزرگ قرن چهارم وقتی که وارد قمرسین شد، درویشی از دیدار او بیهوش شد، نصرآبادی بدو گفت: اگر تو بخواهی به هر چیزی که می‌بینی دگرگون شوی، چه مایه چیزهای خارق‌عادت در برابر تو وجود دارد، آرام باش!

(۲) باز در ورق ۲۳ حکایتی از ورود نصرآبادی به بغداد دارد و دیدار او با حُصری که شیخ عراق بوده است - و این هر دو از اصحاب شبلی بوده‌اند - نصرآبادی احترام بسیاری برای حُصری قائل می‌شود. با سروپای برهنه نزد او می‌رود اما حُصری برخورد مناسبی با او نمی‌کند. نصرآبادی وقتی از نزد او بیرون می‌رود به جستجوی منزل یکی از علمای حدیث می‌پردازد و جزئی حدیث بر او قرائت می‌کند.

(۳) حکایتی از ابوعلی شبویی دارد درباره قیامت که همین اشاره بدان بسنده است / ورق ۲۵.

(۴) حکایتی از رفتن ابوعلی دقاق در سال چهارصد و چهار به [طوس؟] و وارد شدن او به منزل ابوالحسن طوسی و دیدارش در آنجا با پیری به نام ابوالحسن ضحاک و تفصیل ماجرا / ورق ۲۶.

(۵) حکایتی از نصرآبادی که در راه خسته و گرسنه بود و چشمش به راه افتاد و دید که بر آن نوشته شده است «فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ الْمُسِيحُ الْعَلِيمُ (۱۳۷/۲) و برخاست و به پیمودن راه پرداخت بی آنکه احساس گرسنگی داشته باشد. / ورق ۲۶.

(۶) حکایتی از زندگی ابوعلی رودباری و دیدارش با ابوبکر دقاق و وجدی که از بیتی شعر بدو دست داده بوده است. / ورق ۳۱.

(۷) حکایتی که مؤلف از پدرش ابوالقاسم قشیری نقل می کند که محمود [غزنوی] به علمای عصر نامه ای نوشت و در آن نامه «از غنا و فقر پرسید که کدام یک افضل است؟» و شیخ [ابوسهل] به تفضیل غنا پاسخ داد و استاد ابوسعید زاهد گفت: ندیدیم که کسی فقر را مقدم بدارد و غنا را نکوهش کند مگر اینکه در عمل خود غنا را رجحان دهد و در پی دنیا باشد. این حکایت در استاد ابوعلی [دقاق] تأثیر کرد و او گفت: او [ابوسعید] شاید خود چنین حالی داشته است و استاد ابوبکر [طوسی؟] پاسخ چنین داده است که طرح این پرسش، امری محال است زیرا خلق سزاوار عنوان غنا نیست که خدای فرموده است (یا ایها الناس انتم الفقراء الى الله ۱۵/۳۵) و استاد ابوعلی بر آن بود که به تفضیل غنا پاسخ دهد اما چنان دید که به مدح چیزی که خود متّصف بدان است نپردازد، او را گفتند:

اگر این سخن را نوشته بودی مایه دلشکستگی تمام درویشان خاور و باختر شده بودی و استاد گفت: اگر آن نامه را نزد من آرند، هیچ چیزی در آن نخواهم نوشت و عقیده داشت که بنده را باید به اندازه گذران خود در حد استقلال، بسندگی باشد، بی هیچ افزونیی. / ورق ۳۴.

۸) حکایتی از قشیری و مادرش آورده که قشیری یکبار در جوانی به دیدار مادرش رفت و هنگامی که می‌خواست بیرون آید مادرش گفت: به همین زودی باز می‌گردد؟ قشیری گفت: مگر به زودی دیدار نخواهیم داشت. مادرش گفت: من هنوز از دیدار تو پر نشده‌ام. / ورق ۳۸.

۹) حکایتی از زندگی قشیری و مسئله سماع دارد که می‌گوید وقتی از مکه باز می‌گشت به بغداد درآمد و او را با اصرار به مجلس سماعی بردند که زنی از پشت پرده آواز می‌خواند و او از رفتن امتناع کرد. اما بار دیگر که زنی آواز خواند او چنان تحت تأثیر قرار گرفت که گفت هرگز لذت آنرا از یاد نمی‌برم. / ورق ۴۸.

۱۰) حکایتی در باب رفتن ابوعمر و زجاجی و جمعی بر در سرای ابوعثمان [نیشابوری] و راه ندادن او ایشان را و خواب دیدن جمعی که کسی بدیشان می‌گوید: شما ابوعثمان را در محبت ما فراموش کردید و روز دیگر که همه به سرای او رفتند چشم ابوعثمان که بر ایشان افتاد گفت: «بر همان باشید که بدان شما را فرمان داده‌اند.» / ورق ۵۱.

۱۱) به عبدالله بن منازل گفتند: ابوعلی ثقفی، تمام نمازهای چندین سال را اعاده می‌کند. گفت: نمازهای اکنونش را کی اعاده خواهد کرد؟ / ورق ۷۷.

(۱۲) معروف کرخی بر مستی گذشت، یکی از یاران معروف گفت: این مردک فاسق را می‌بینی؟ معروف بدو گفت: برو و دو بادبزن بیاور. پس آنگاه یک بادبزن را به کف مرد داد یکی را خود در دست گرفت تا آن مرد را باد می‌زدند تا به هوش آمد و این حال را دید، توبه کرد. / ورق ۹۸.

(۱۳) گویند: اگر مرد ریاکار را بگویند: به بهشت درای، نخست به چپ و راست خود می‌نگرد تا ببیند آیا کسانی هستند که در آمدن او را به بهشت ببینند! / ورق ۱۰۸.

(۱۴) وقتی امام قشیری شعر حلاج را می‌خوانده است، از او نام نمی‌برده، می‌گفته است گوینده این شعر یا گوینده این سخن. مثلاً وقتی عبارتی از حلاج را نقل کرده در دنبال آن گفته است از گوینده این سخن در حالی که به صلیب آویخته شده بود پرسیدند: تصوف چیست؟ گفت: کمترین آن همین است که می‌بینی و پس از آن را نیز به زودی خواهی دید. از او، در این حال، مردی، وصیتی خواست، گفت: هرچه هست همه نَفْسِ تست اگر او را مشغول نکنی او تو را به خود مشغول خواهد کرد» و در تفسیر این سخن می‌افزاید که «یعنی اگر او را به کاری که دوست داری وادار نکنی او تو را از کار دلخواه تو باز خواهد داشت. / ورق ۱۲۲.

آنچه علت انتخاب این بند شد این بود که نشان می‌دهد حق با کسانی است که گفته‌اند قشیری در حق حلاج مردود بوده است.^(۱۹)

(۱۵) مؤلف از پدرش استاد امام قشیری نقل می‌کند که گفت: هرگاه سخن را نظم‌ی باشد، آن علم است و اگر شمه‌ای از این حدیث آشکار شود، سخن را نظم‌ی نخواهد ماند. / ورق ۱۲۶.

اوراق نسخه درهم ریختگی دارد و در بعضی موارد قبل و بعد عبارت چنان آشفته است که می‌توان یقین کرد که کاتب نسخه موجود، یا نسخه کهنه و فرسوده‌ای داشته که اوراق آن منظم نبوده است یا در هنگام کتابت به دلیل شتاب، بعضی عبارات را رها کرده است. در این باره به شواهدی اشاره خواهد شد.

آنچه از حکایات و اقوال مشایخ تصوف در این کتاب آمده گاه با روایاتی که در کتاب‌های دیگر دیده‌ایم به کلی متفاوت است و گاه فقط در همین کتاب آن‌گونه اطلاعات را می‌توان مشاهده کرد، این کتاب را به‌گونه سندی بسیار مهم از تصوف خراسان قرن چهارم و پنجم درآورده است که هیچ محققى از آن هرگز بی‌نیاز نخواهد بود.

بسیاری از حکایات منقول در منظومه‌های عطار را که در هیچ سندی نیافته بودم در این کتاب یافتم. داستان‌هایی از زندگی توده مردم که فکر نمی‌کردم هرگز در جایی ثبت شده باشد مانند داستان دیوانه‌ای که از دست کودکان - که او را با سنگ می‌زدند - گریخت و در همان حال تگرگ باریدن گرفت.^(۲۰) / ورق ۹۹.

نسخه اصلی در اختیار ما نیست تا از روی کاغذ آن، در باب حدود زمانی کتابت آن سخنی بگوییم، ولی خط نسخه نشان می‌دهد که در قرن ششم یا اوایل قرن هفتم کتابت شده است.

کاتب اصل، یک بار نسخه را به دقت بازخوانی کرده و بعضی افتادگی‌ها و اصلاحات را در حاشیه یادآور شده است.

کاتب، مردی دقیق و با حوصله بوده است و تقریباً کوشیده است که متن را درست کتابت کند. تا آنجا که دقت کردم، مؤلف یک بار، در داخل متن نامش آمده است و آن هم در ورق ۱۳۳ است که کاتب نوشته است:

«قال الأمام ابونصر رحمه الله: و قد جَرى لى مع الأمام والدى مثل هذه الحال^(۱)». / ورق ۱۳۳.

این نقل قول بدین شکل خبر از تغییراتی می‌دهد که در متن روی داده و کاتب یا کاتبان عامل آن بوده‌اند. البته این رسمی بوده است که کاتبان، گاه، در هنگام کتابت این گونه تغییر را در متن ایجاد می‌کرده‌اند.^(۲)

غرض از این همه تفصیل، این بود که پیشینه آشنایی با این رساله را تا آنجا که اطلاع داشتم، در معرض نظر اهل تحقیق قرار دهم و همین‌جا اعتراف می‌کنم که اگر در خارج از ایران، از استادان اهل ترکیه و یا خاورشناسان، کسی درباره این کتاب و هویت مؤلف آن سخنی گفته است من از آن بی‌خبرم و فضل تقدم هر نوع اطلاعی درباره این کتاب برای چنان پژوهشگری همیشه محفوظ خواهد بود.

ساختار کتاب و منابع مؤلف

شاید یکی از دلایل منحصر بفرد ماندن نسخه این کتاب، همین باشد که مؤلف یادداشت‌های پراکنده خود را از گفتار پدرش، غالباً بی‌هیچ نظم و تدوین خاصی به کتابت درآورده است، اگر اندکی حوصله کرده بود این جواهر بی‌مانند را در فصول و ابوابی تنظیم می‌کرد بی‌گمان اثر او، شهرت و انتشار بیشتری پیدا می‌کرد و به هنگام مراجعه خوانندگان، یافتن هر مطلبی آسان‌تر بود. تقریباً در سراسر کتاب، این ابوالقاسم قشیری است که سخن می‌گوید گاه به تصریح مؤلف و گاه سیاق عبارت نشان‌دهنده این امر است.

تکرار بعضی مطالب گواهی است بر اینکه مؤلف مجالِ تدوینی نهایی برای اثر خود نیافته است. البته، جای دیگر، بحث خواهیم کرد که نسخه موجود با نسخه اصل مؤلف احتمالاً تفاوت‌هایی دارد که شاید در اصل نسخه مؤلف این تکرارها وجود نداشته است.

روزگار تألیف

مؤلف در ۵۱۴ درگذشته است و از آنجا که به گفته ذهبی^(۲۲) در دهه هشتادم عمرش وفات کرده است باید بپذیریم که این کتاب را همان سال‌های پس از فوت پدرش (متوفی ۴۶۵) آغاز کرده و چه‌بسا که در همان سال‌ها نیز آن را به پایان برده باشد یعنی حدود ۴۷۰ - ۴۸۰ که مؤلف تقریباً چهل ساله بوده است. و اگر در پنجاه سالگی به این کار پرداخته باشد حدود سال تألیف، سال‌های پیرامون ۴۸۵ خواهد بود. به هر روی، این کتاب از آثار قرن پنجم خراسان و نیشابور است و از هر جهت ارزش‌های ویژه خود را دارد.

اطلاعات عرفانی و رجالی

دقاق و پیر شبویی / ۲۵

دقاق و ابوالحسن طوسی ۲۵ و ابوالحسن ضحاکي / ۲۶

منصور مغربی و او سهل خشاب‌الاکبر / ۲۶

ابوعلي هریسه طوسی / ۵۳

ابوالقاسم حکیم سمرقندی / ۵۳

ابوالعباس نهاوندی / ۶۸

ابوعبدالله السدوی / ۶۸

روش تصوف خراسان / ۹۳

احمد نصر، دوست بوسعید / ۱۰۱

ابن فورک و بندگان حسین / ۱۰۹

دو ابوبکر وراق / ۱۱۰

ابوالعباس سیّاری و ... / ۱۲۵

علی بن سهل اصبهانی / ۱۳۴

فوائد عرفانی کتاب

بخش قابل ملاحظه‌ای از این کتاب، نقل سخنان مشایخ بزرگ تصوف خراسان به‌ویژه نیشابور است همراه با حکایات ایشان. برخی از این حکایات و سخنان را در رساله قُشَیریّه یا کتب مشابه آن می‌توان یافت. ولی بخشی از آنها، فقط در این کتاب دیده می‌شود و این ویژگی، امتیاز عمده این کتاب است. البته نباید فراموش کرد که آنچه مشترکات این کتاب و کتاب‌های مشابه است، باز دارای اهمیت است زیرا در جزئیات حکایات یا ضبط دقیق عبارات هماهنگی مطلق وجود ندارد و برای پژوهندگان این حوزه فرهنگی همین‌گونه منقولات نیز دارای کمال اهمیت است.

یادداشت‌ها

۱. نقل از کتاب «مروارید خلیج فارس» [پژوهش‌های ایران‌شناسی در بزرگداشت استاد احمد اقتداری]، به اهتمام میثم کرمی، نشر گستره، ۱۳۹۲.

۲. اسرارالتوحید، ۶۸۳/۲.
۳. مقدمه ترجمه رساله قشیریه، ص ۴۸ - ۶۱.
۴. درباره او بنگرید به تاریخ/اسلام، ذهبی، ۲۲۱/۱۱-۲۲۲ و تهذیب سیر اعلام النبلاء، از همو، شماره ۴۶۸۶ و مقدمه استاد فروزانفر، بر ترجمه رساله قشیریه، صص ۵۷-۵۵ و تعلیقات اسرارالتوحید، ۶۸۳/۲ - ۶۸۲ و مراجع مذکور در آنجا.
۵. مقدمه اسرارالتوحید، ۱ / چهل و چهل و یک.
۶. روی کسنی به خط دیگری نوشته شده: اسم الهندبا و روی کس نه، یعنی لا أحد.
۷. اصل: من.
۸. کذا فی الأصل.
۹. کلمه را نتوانستم حدس بزنم بی گمان فارسی است و معنی «زیبا» دارد: بخله دیمان: حسان الوجوه.
۱۰. ترجمه عربی صورت «نشمریا» را تأیید می کند.
۱۱. (در اصل نسخه: عباس الزوزنی) ابوالعباس زوزنی یکی از عرفای بزرگ خراسان در نیمه دوم قرن چهارم بوده است و از اقران دقاق. درباره او، با همه اهمیتی که داشته است، اطلاعات موجود بسیار اندک است، بنگرید به مقاله ما درباره او با عنوان «ابوالعباس زوزنی» در مجله مطالعات عرفانی، شماره چهارم ۱۳۸۶.
۱۲. یورأ: کلمه خطابیه است که از میان فتيان نشأت گرفته است و با «یار» و «عیار» مرتبط است. در خراسان امروز هم شصت سال پیش جوانان خطاب به یکدیگر، هم را «یرگه» (یارک) می خواندند
 ← غزلیات شمس تبریزی، ۵۳۹/۱.
۱۳. به قرینه ترجمه عربی افزوده شد.
۱۴. این شعر یا این عبارت با اندکی تفاوت در المجالس (از آثار قرن پنجم یا چهارم خراسان) نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی، شماره ۳۱۱۵ ورق b ۱۳۳ بدین گونه آمده است:
 فَقَالَ نَظَرْتُ إِلَى مَا كَانَ مِنْ لُطْفِهِ بَعْدَهُ فِي خُطَابِهِ. قَالَ: «رَبِّكُمْ». خَصَّ الْمُؤْمِنَ بِأَنَّهُ رَبُّهُ. دُونَ غَيْرِهِمْ وَ لَمْ يَقُلْ: «قَالَ اللَّهُ لِعَبْدِهِ». فَيَا اللَّهُ مِنْ مَخَاطَبَةٍ لَطِيفَةٍ، لَوْ عَلِمَ الْعَبْدُ أَنَّ هُوَ كَمَا قَبْلَ بِالْفَارَسِيَّةِ
 گر بنده بدانستی که ویرا کیست
 ندانستی کی که ویرا چیست
۱۵. غزلیات شمس تبریزی، ۱۳۱۸/۲.

۱۶. مصیبت‌نامه، چاپ سخن، صفحات ۳۵۵ و ۶۹۲.
۱۷. بنگرید به رساله کلام اهل سنت (از قرن ششم) نسخه کتابخانه موزه بریتانیا به شماره OF. 8435 و زبان شعر در نشر صوفیه، ۴۰۶.
۱۸. علی رایحه جنیک خوانده می‌شود. شاید جُنِک (پنیر تو) نباشد.
۱۹. بنگرید به کشف المحجوب، چاپ ژوکوفسکی، ۱۸۹-۱۹۰ و تعلیقات اسرارالتوحید، ۹۸/۲-۹۹۷.
۲۰. اسرارنامه، چاپ سخن، ۱۸۱، ۴۲۰.
۲۱. بنگرید به مقدمه ما بر حالات و سخنان ابوسعید، صص ۲۵-۲۸.
۲۲. تاریخ الاسلام، ذهبی، چاپ بشار عوآد، ۱۱/ ۲۲۲.